

با سلام

برداشتی از مثنوی دفتر اول، مرتد شدن کاتب وحی، برنامه ۸۹۲

تاثیر پرتو وحی پیغمبر باعث شد که کاتب وحی فکر کنه که او هم حکمت و معرفتی پیدا کرده. همین امر نتنها باعث کبر و غرور او شد، بلکه دچار می‌دانم و کمال طلبی من ذهنی نیز شد. به همین دچار قهر خداوند شد، یعنی ناشکری و ناسپاسی من ذهنی. هم از راه معنوی دور شد و هم کینه پیامبر را بدل گرفت. کاتب وحی می‌تواند نماد هر انسانی باشه که در راه معنوی روی خودش کار میکنه، ولی توهم من ذهنی اون را به اشتباه بی‌اندازه. که بله من دیگه به نور خدا وصل شدم و نتها دیگه به حضرت مولانا احتیاجی ندارم بلکه خودم آورنده وحی و پیام شدم.

عدم اعتراف به نقص های خویش و خود را کامل دانستن، و ایراد گرفتن به بزرگان، دلیلی ست بر گمراهی ما. مقاومت و ستیزه داشتن، غم، غصه، ترس، حس تنهای و دها مرض دیگه همه نشانه‌ای ست بر عدم وصل به زندگی. دلیلی ست بر اینکه اگر روشنایی در خانه ما بوده از نور حضرت مولانا بوده. پرتو مرهم بزرگان بر زخم های ما بوده، نه از من ذهنی خود ما.

خداوند یک چنین انسان متوهمی را دچار آهن صد منی میکنه. اهنی که از درون به دست و پای او بسته می‌شود، دچار ناموس مصنوعی من ذهنی میکنه تا راه توبه کردن بر او بسته بشه. تا به جای اعتراف به اشتباهات به توجیه و دفاع از خود دست بزنه. یعنی توان اه کردن، تسلیم و فضاگشایی را از دست بده.

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بند ناپدید

کبر و کفر انسان بیست آن راه را

که نیارد کرد ظاهر، آه را

مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۲۴۰ و ۳۲۴۱

حق تعالی فرموده: ما بر گردن من های ذهنی غل و زنجیرها افکندیم و آن غل و زنجیر ها از بیرون نیست بلکه درونی و باطنی ست. در پشت سر کافران، من های ذهنی سدی قرار دادیم و چشمانشان را پوشاندیم، به همین جهت هیچکدامشان در پس و پیش خویش، آن سد و مانع را نمی‌بینند. آیه ۸ و ۹ سوره یس.

انسان دچار سد قضا میشه و من ذهنی، شاهد او می‌شود، یعنی من ذهنی بجای حضور میبینه و بجای حضور حرف میزنه، و دیگه نمیتواند حضور و خداوند را ببینه. دیگه فقط سودای دین را پیدا می‌کند و در بند ناموس من ذهنی و کبر و غرور می‌ماند، و در پرده و حجاب فرو می‌رود و جرعه ایمان را در خود خاموش می‌کند.

رنگِ صحرا دارد آن سَدّی که خاست
او نمی‌داند که آن سَدّ قضاست
مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۲۴۴

سَدّی در او بوجود میاد بنام سد قضا. که بندی پنهان، درونی و آهنین است. یک هستی و وجود توهمی، که درونی ست و با هیچ تبری نمی‌شود اون را پاره کرد. و هر روز غم و درهای اون بیشتر میشوند. بندهای بیرونی را میشه پاره کرد و درمانی برای اون پیدا کرد. اما بند غیبی را کسی نمی‌تواند مدوا کنه.

ای بسا کفّار را سودایِ دین
بندِ او ناموس و کبر و آن و این

بندِ پنهان، لیک از آهن بتر
بندِ آهن را بدرآند تبر

بندِ آهن را توان کردن جدا
بندِ غیبی را نداند کس دوا

مولوی، مثنوی، دفتر اول ابیات ۳۲۴۶ تا ۳۲۴۸

حضرت مولانا میفرمایید که اگه بیشتر از این بخواهم این بند پنهان قضا را توضیح بدهم میترسم که ناامید بشوی. اما ناامید نشو روی خودت کار کن و پیش اون فریادرس، فریاد کن، که ای خداوند عفو کنندگان ما رو عفو کن. راه توبه را بر ما باز نگهدار.

زخمِ نیش، اما چو از هستیِ توست
غمِ قوی باشد، نگردد درد سُست

شرح این، از سینه بیرون می‌جهد
لیک می‌ترسم که نومیدی دهد

نی مشو نومید، خود را شاد کن
پیش آن فریادرس، فریاد کن

کای مُحِبِّ عفو، از ما عفو کُن
ای طیبِ رنجِ ناسورِ کُهن
مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۵۰ تا ۳۲۵۳

پس حکمت و اسرار خداوند به قلب ما جاری و روان میشه اما این حکمت به واسطه وجود اولیا و یا حضرت مولانا به ما میرسه. این نور را ما از حضرت مولانا و از طریق برنامه گنج حضور، و به همت آقای شهبازی ست که دریافت میکنیم. درسته که خانه دل ما نورانی شده ولی این نور از پرتو نور خانه همسایه ست. به همین خاطر نباید دچار کبر و غرور من ذهنی بشویم که این تهدیدی ست بزرگ در این راه معنوی.

ای برادر، بر تو حکمت، جاریه است
آن ز آبدال است و، بر تو عاریه است

گرچه در خود خانه نوری یافته‌ست
آن ز همسایه منور تافته‌ست
مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۵۵ و ۳۲۵۶

پس حضرت مولانا یادآور میشه که به جای کبر و غرور، شکر کن و خودبین مباش.

شکر کُن، غرّه مشو، بینی مَکُن
گوش دار و هیچ خودبینی مَکُن
مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۲۵۷

مولانا خودش را غلام انسانی میدانه که در خانه ذهن نماند. یعنی اگه به مرحله ای از پیشرفت رسیدی فکر نکنی که دیگه کار تمام شده، بلکه همچنان نور از خانه همسایه ست که می‌تابد. در همین مورد مثالی میزنه که اگه آهن سرخ و گداخته میشه، در اثر حرارت آتش هست نه از ذات خود آهن. و یا اگه سبزه‌ها و گیاهان سبز و خرم می‌شوند از وجود تابستان هست. حضرت مولانا قصد داره به ما بفهمانه که نور اصلی که خانه ما رو روشن میکنه

نور خداست، و برای اینکه خانه دل ما برای همیشه روشن بماند باید که به اون نور وصل بشویم، در غیر اینصورت در یک نور و روشنایی قرضی و عاریتی باقی خواهیم ماند.

تن همی‌نازد به خوبی و جمال
روح پنهان کرده فرّ و پرّ و بال

گویدش کای مَزْبَلَه تو کیستی؟
یک‌دو روز از پرتو من زیستی

غَنج و نازت، می‌نگنجد در جهان
باش تا که من شوم از تو جهان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۶۷ تا ۳۲۶۹

پس ای من ذهنی چرا این قدر به خوبی و جمال ظاهریت می‌نازی و اونها را مدام آشکار میکنی. در حالیکه روح شکوه و جلال خودش را در تن خاکی پنهان کرده. این تن خاکی که بدون اون روح، فقط یک جسم گندیده ایست که باید اون را زیر خاک پنهان کرد تا طعمه مور و مار بشه. پس چرا این قدر ناز و کرشمه داری و این نور را از خودت میدانی!! چشم و گوش و هر توانمندی که در ما هست همه از پرتو وجود روح هست.

به همین خاطر سر تسلیم و سجده بر زمین خاکی می‌گذارم تا در روز قیامت که این لحظه ست، زمین گواه و شاهد من باشه.

سر از آن رُو می‌نهم من بر زمین
تا گواه من بُود در یَوْمِ دین

یَوْمِ دین که زلْزَلَت زلْزَالَها
این زمین باشد گُواهِ حال‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر اول ابیات ۳۲۷۵ و ۳۲۷۶

هر چند که من ذهنی حواس جمادات را منکر میشه چونکه خودش مغلوب دیو شده. مقاومت و ستیزه من ذهنی، شک و تردید، و اعتقاد سست، همه نشانه های همان دیوست. اینها را حضرت مولانا بعنوان خوی فلسفی نام

می‌بره و میگه که مواظب باشیم که همه هفتاد و دو ملت، یعنی همه اختلافات و ستیزه‌های پیشی‌نیاں در ما
میتوانه وجود داشته باشد.

هر که او را برگِ این ایمان بُد
هم‌چو برگ، از بیمِ این لرزان بُد
مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۲۸۹

پس اگر ایمان داریم که در روز قیامت که این لحظه ست، باطن همه انسان‌ها آشکار و هویدا میشود، از ترس
مثل برگ درختان لرزان باشیم. درسته که خوی فلسفی من ذهنی در ما هست اما حضرت مولانا یادآور میشه که
عالمی بی منتها، بزرگ و بیکران نیز در ما وجود داره، که می‌تواند من ذهنی را در خودش محو کنه. پس مواظب
باشیم که دچار ادعا و کبر و غرور نشویم که هر لحظه ممکنه دچار امتحان خداوند بشویم.

پرده‌ای ستّار، از ما برمگیر
باش اندر امتحانِ ما مُجیر
مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۲۹۳

و هر لحظه که یادمان افتاد از خداوند تقاضای عفو و بخشش کنیم.

کای مُحبِّ عفو، از ما عفو کُن
ای طیبِ رنجِ ناسورِ کُهن
مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۲۵۳

با احترام فریده از هلند 